

انسان و عوامل ساختار زندگی اجتماعی او

در تفسیر المیزان

محمد اکوان^۱

چکیده:

انسان موجودی از موجودات عالم است با این تفاوت که از نیرو و توانایی عقل و تفکر برخوردار است در صورتی که دیگر موجودات فاقد این توانایی‌اند. علاوه بر آن اجتماعی زندگی کردن و تشکیل جامعه برای بشر از مهمترین ارکان حیات اوست. ولی آدمی از زیست انفرادی به زندگی اجتماعی تمایل پیدا نکرده است. بلکه زیست اجتماعی جزء سرشت و طبیعت اوست. آنچه آدمی را وادار نموده است تا به زندگی اجتماعی و تعامل با دیگران تن دهد نیازهای طبیعی زندگی و بهره مندی از دستاوردها و تلاشهای فکری دیگران برای بهتر زیستن و رشد و تعالی مادی و معنوی است همین نیازها و تلاشها برای رفع حوائج و برآوردن خواسته‌های طبیعی سرچشمه اصلی ایجاد جامعه بشری بشمار می‌آید.

در این مقاله دیدگاه علامه طباطبایی درباره ویژگی‌های انسان خصوصاً زندگی اجتماعی او و منشا پیدایش جامعه انسانی و نیز تمایل انسان به برقراری عدالت اجتماعی مورد بررسی قرار گرفته و تلاش شده است تا نوآوری‌های ایشان در زمینه انسان‌شناسی اسلامی نشان داده شود.

کلید واژه‌ها: زندگی اجتماعی، انسان‌شناسی اسلامی، عدالت اجتماعی، تکامل تدریجی، انسان و جامعه.

طرح مسأله

انسان در طول تاریخ پیدایش خود موضوعات و مسائل زیادی را مورد بررسی و کنکاش قرار داده و درباره آن‌ها اندیشه و تامل کرده و به نتایج بسیار مفید و تاثیرگذار نیز

۱- استادیار گروه فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی E-mail: M-akvan2007@yahoo.com

دست یافته است. نه تنها جهان طبیعت متعلق تفکر خلاقانه و تأمل دقیق و هوشمندانه او بوده است، بلکه برای ارضاء سرشت جستجوگر و علت یاب خود به ماوراء طبیعت و جهان نامحسوس و به دور از تجربه حسی نیز توجه نموده و از این طریق سرمایه‌های گرانبهای و شایان توجهی از علم و معرفت را برای خود و دیگر هم‌نوعان فراهم نموده است. افزون بر این، از خود و جامعه و نسبت خود با جامعه، پیوند خانوادگی، شیوه زندگی، روابط اجتماعی و مراعات عدالت در مناسبات گروهی که عامل بقا و ماندن و استمرار حیات اوست نیز غافل نبوده است. شناخت انسان و شیوه زندگی او، چگونگی تعامل وی با دیگران، رابطه او با محیط زیست، اثرگذاری بر دیگران و اثرپذیری از آنان و ارتباط او با خدا و جهان هستی نه تنها موضوع پژوهش فیلسوفان، جامعه‌شناسان و روانشناسان بوده و هست، بلکه کانون مرکزی مطالعه و ملاحظه ادیان توحیدی محسوب می‌شود. به ویژه دین اسلام و کتاب آسمانی، یعنی قرآن و مفسران آن توجه خاص و ممتاز به پژوهش درباره انسان و شناخت ماهیت و حقیقت او و زندگی اجتماعی و اخلاقی وی نموده‌اند. «معرفت چیستی و هستی انسان و چگونگی وجود آن که مرکب از جسم و روح است و شناخت تجرد و شعاع تجرد روح و نحوه پیوند آن با جسم مادی و آگاهی به کمال اصیل انسان و راه نیل و راهبری و راهنمایی به سوی آن از زمره مسائلی هستند که در حوزه مربوط به شناخت انسان قرار می‌گیرند و بهترین راه برای تشخیص این امور و اصول، استفاده از کلام انسان آخرین، یعنی قرآن کریم است، زیرا قرآن کریم که برای هدایت و تکامل انسان نازل شده است مسائل مزبور را به طور آشکار بیان کرده است». (جوادی آملی، ۲۹) در حقیقت، قرآن کریم به همه ابعاد و جنبه‌های زندگی انسان نظر داشته و روشن‌گر همه امور برای اوست. «ونزلنا علیک الكتاب تبیاناً لکل شیء وهدی ورحمة ونبی». (النحل، ۸۹) اما چنانچه از آیه فوق آیات دیگر مستفاد می‌شود غایت قصوی و نهایی قرآن هدایت، راهنمایی و رهایی او از تاریکی‌ها و نادانی‌هاست. «کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور». (ابراهیم، ۱) علامه طباطبایی در تفسیر المیزان و دیگر تالیفات خود بانگاهی تازه و متمایز از سایرین به تفکر و تأمل درباره انسان و انسان‌شناسی پرداخته و افقی جدید و چشمگیر در این زمینه گشوده و جنبه‌های ناشناخته طبیعت او را شناسایی و معلوم نموده است.

۱- انسان و مراحل زندگی او

انسانی که در دنیا زیست و نشو و نما می‌کند و اصول و قوانین خاصی برای استمرار زندگی دنیوی خود پیروی می‌نماید درصدد است تا تمام قوا و نیروهای خودش را برای ساختن و آبادانی زندگی فعلی به کار بندد تا هم از مواهب حیات دنیوی بهره‌مند گردد و هم ره توشه‌ای برای جهان و زندگی دیگری که در انتظار اوست مهیا نماید. اما این زندگی آغاز و پایانی دارد، یعنی مرحله‌ای است میان دوزندگی، یکی زندگی و حیات پیش از حیات فعلی و دیگری پس از آن. بنابراین، انسان در ماورای زندگی این دنیا حیات دیگری قرین سعادت و یاشقاوت دارد، که آن زندگی نیز اصول و فروع و شاخه‌هایی دارد که وسیله و ابزار زندگی او بشمار می‌آیند. هنگامی که همه اسباب و علل از کار باز مانند و حجاب و پرده برداشته شود، مشرف به آن زندگی می‌شود و از آن آگاه می‌گردد. افزون بر این، برای آدمیان حیات و زندگی قبل از زندگی دنیا بوده، که هر یک از این سه زندگی از زندگی پیشین اولگو و سرمشق می‌گیرد. واضح تر اینکه انسان پیش از زندگی دنیا زندگی دیگری داشته و پس از آن نیز زندگی دیگری خواهد داشت، و زندگی سوم اوتابع حکم زندگی دوم و زندگی دوم تابع حکم زندگی اول است. پس انسانی که در دنیا است میان دوزندگی واقع شده است: یکی زندگی سابق و پیشین، دیگری زندگی لاحق و پسین. (طباطبایی، المیزان، ۹۴/۱) اما شواهد بر زندگی نوع اول آیات ذر و میثاق است که می‌فرماید: «واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریّتهم واشهد هم علی انفسهم الست بر ربکم قالوا بلی شهدنا». (الاعراف، ۱۷۲) از این آیه چنین برمی‌آید «که خدا از بشر قبل از آنکه بدنیا بیاید، پیمان‌هایی گرفته، و معلوم می‌شود که قبل از زندگی دنیا یک نحوه زندگی داشته است». (طباطبایی، المیزان، ۹۴/۱) برای زندگی نوع دوم، یعنی اینکه زندگی بعد از دنیا تابع حکم زندگی دنیا است، آیات زیادی در قرآن وجود دارد که از جمله آن‌ها آیات زیر می‌باشد: «لا تعذرُوا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون» (التحریم، ۷) یا: «ثم توفی کل نفس ما کسبت» (البقره، ۲۸۱) یا: «یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضراً و ما عملت من سوء». (ال عمران، ۳۰) بنابراین انسان دارای سه مرحله از زندگی است: زندگی دنیا، زندگی قبل از دنیا و زندگی بعد از دنیا، که هر کدام از این مراحل دارای احکام و قوانین خاص خود است اما با وجود این، نوعی پیوند و هماهنگی و تاثیر و تاثر در همه مراحل وجود دارد که حیات کلی انسان را شکل می‌دهد.

۲- دومرگ و دوزندگی پیش روی انسان

انسان موجودی است که حقیقت وجود او از مراحل و منازل برخوردار است که باید در مسیر هستی خود آن‌ها را سپری کند تا سرانجام به کمال شایسته خود نائل گردد. از این رو، وجود انسان وجودی است متحول، که در مسیر خود از نقطه نقص به سوی کمال به پیش می‌رود و دائماً و تدریجاً در تغییر و تحول است و راه تکامل را مرحله به مرحله طی می‌کند تا به آخرین مرحله کمال برسد. قبل از اینکه پا به عرصه دنیا بگذارد مرده بود، آنگاه به احیاء خدا حیات یافت، و سپس همچنان با میراندن خدا و احیاء او تحول می‌یابد «وکنتم امواتاً فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون». (البقره، ۲۸) در این آیه حقیقت وجود انسان و آنچه خدا در سرشت و طبیعت او به ودیعه گذاشته و ذخایر کمال او و وسعت دایره وجود او، و آن منازل که این موجود در مسیر وجود خود طی می‌کند، یعنی زندگی دنیا و سپس مرگ، و بعد از آن زندگی برزخ، و سپس مرگ، و بعد زندگی آخرت، آنگاه بازگشت به خدا، و اینکه این منزل آخرین منزل در مسیر آدمی است بیان می‌شود.

از این رو، انسان با دومرگ و دوزندگی مواجه است یک زندگی همان زندگی است که در دنیا دارد و زندگی دوم، زندگی در عالم برزخ است. مرگ اول، مردن در دنیا برای بیرون شدن از آن و مرگ دوم، مردن برای ورود به آخرت است چنانچه قرآن کریم می‌فرماید: «قالوا ربنا ائمتنا ائمتین، و احييتنا ائمتین گفتند پروردگارا دونوبت ما را میراندی، و دوبار زنده کردی». (المومن، ۱۱) میراندن اولی میراندن بعد از تمام شدن زندگی دنیا است، و احیاء اول زنده شدن بعد از آن مرگ، یعنی زنده شدن در برزخ، و میراندن و زنده شدن دوم، در آخر برزخ و ابتداء قیامت است. (طباطبایی، المیزان، ۱/۱۱۴-۱۱۳)

علامه طباطبایی معتقد است که مراد از آیه «امتنا ائمتین و احييتنا ائمتین» یعنی دوبار ما را میراندی و دوبار زنده کردی» میراندن در آخرین روز زندگی دنیا و زنده کردن در برزخ است و سپس میراندن از برزخ، و زنده کردن در قیامت برای حساب است. بنابراین در این آیه شریفه که از دو میراندن و دوزنده کردن سخن به میان آمده است به میراندن بعد از زندگی دنیا و بعد از زندگی در برزخ و احیای در برزخ و در قیامت اشاره دارد. چون اگر زندگی در برزخ مطرح نبود میراندن دوم هم تصور صحیحی نداشت زیرا هم میراندن باید بعد از زندگی باشد و هم احیاء باید بعد از مردن، و هر یک از این دو

زندگی و مرگ باید مسبوق به خلافت باشد در غیر اینصورت امامت و احیاء معنا پیدا نمی‌کند (همانجا، ۳۱۴/۱۷) نتیجه‌ای که علامه از این بحث می‌گیرد اثبات جهان برزخ است اما چون در این مقاله گفتگو درباره جهان برزخ خارج از موضوع است از آن صرف نظر می‌شود.

۳- وسعت شعاع عمل انسان در جهان

انسان موجودی برخوردار از تفکر و اندیشه است که با این نیرو می‌تواند جهان و موجودات پیرامون خود را بشناسد و از طریق شناختن با آن‌ها ارتباط برقرار نماید. و مسیر کمال وجودی و هستی خود را هموار سازد. نوع انسان با افعال ارادی که متوقف به تفکر و اراده اوست به سوی کمال وجودی سیر می‌کند. و این کمال وجودی نیز بر پایه تفکر استوار است. از این رو، آدمی ناگزیر باید درباره هر چیزی که با واسطه یا بدون واسطه با کمال وجودی او ارتباط و نسبت دارد احکام و تصدیق‌هایی عملی و بی‌انظری داشته باشد و این احکام و تصدیق‌ها، همان مصلحت‌های کلی و فراگیری است که انسان افعال فردی و اجتماعی خود را بوسیله آن‌ها تعلیل و تبیین می‌کند و یاپیش از آن که افعال را انجام دهد نخست در ذهن خود افعال را با آن مصالح می‌سنجد و سپس با خارجیت دادن به افعال، آن مصالح را بدست می‌آورد.

به بیان دیگر، انسان به گونه‌ای آفریده شده است که بادیگر موجودات زمینی و آسمانی مرتبط و پیوسته است و موجودات طبیعی دیگر نیز به گونه‌ای آفریده شده‌اند که با یکدیگر ارتباط و پیوستگی دارند و بریکدیگر اثر می‌گذارند و از این راه هستی و وجود آن‌ها استمرار می‌یابد. اما نکته قابل توجه این که اثر انسان در دیگر موجودات بیشتر و دامنه تأثیرش در آن‌ها گسترده‌تر است. بدین گونه که انسان علاوه بر این که بادیگر موجودات طبیعی ارتباط و پیوستگی دارد برای نیل به اهداف ساده و طبیعی خود در دیگر موجودات تصرفات ساده و معمولی دارد. اما چون به نیروی عقل و ادراک مجهز است تصرفات پیچیده و عجیب و شگفت‌آوری نیز در آن‌ها دارد که سایر موجودات آنگونه تصرفات را در انسان ندارند. انسان است که دیگر موجودات را تجزیه می‌کند و از ترکیب چند موجود طبیعی چیزهای دیگری می‌سازد به گونه‌ای که هیچ موجودی بیرون از تصرف انسان قرار نمی‌گیرد. گاه آنچه طبیعت از ساختن آن ناتوان است او برای خود

می‌سازد و کار طبیعت را انجام می‌دهد. و گاه نیز برای جلوگیری از کار طبیعت به ستیزه با آن برمی‌خیزد.

به هر حال انسان برای رسیدن به اهداف خود از هر چیزی استفاده می‌کند و آن را به خدمت خود می‌گیرد و گذشت زمان و تاریخ سرگذشت اونیز گستره تصرفات و عمیق‌تر ساختن نظریه‌هایش را تایید می‌کند و قرآن نیز گواه صادقی بر این مدعاست «وسخر لکم ما فی السماوات وما فی الارض جمیعاً منه». (الجاثیه، ۱۳)

۴- رابطه علم و عمل در انسان

اگر انسان از آن جهت که انسان است بدون در نظر گرفتن ویژگیهای فردی، زیستی و محیطی مورد مطالعه و پژوهش قرار گیرد هر فردی از افراد انسان در حیات خود افکار و اندیشه‌هایی دارد که آن‌ها رابه کار می‌گیرد و ابزار عمل خود قرار می‌دهد. این افکار و اندیشه‌ها آنقدر زیاد و پیردامنه است که قابل شمارش نیست و گاهی عقل انسان از کثرت و گوناگونی آن دچار شگفتی می‌گردد. آنچه سبب ایجاد و انشعاب آن‌ها از یکدیگر و یا پیوند آن‌ها به یکدیگر و کثرت و گوناگونی آن‌ها شده است، یا حواس ظاهری و باطنی انسان است و یادخل و تصرف نیروی فکر و اندیشه اوست. اگر افکار و اندیشه‌ها و یا علوم و ادراکات انسان با عمق و ژرفای بیشتری کاویده شود معلوم می‌گردد که همه آن‌ها نسبت به عمل انسان مساوی و یکسان نیستند، برخی از آن‌ها صرفاً حکایت‌گر موجودات و اشیاء خارجی هستند و سبب ایجاد اراده و فعل در انسان نیستند و یا منشاء اراده و عمل واقع نمی‌شوند، بلکه تنها از راه فعل و انفعال مغز انسان بدست می‌آیند، یعنی موجودات و اشیاء خارجی هنگامی که در برابر حواس ماقرار می‌گیرند حواس منفعل شده، آنگاه متوجه می‌شویم که مثلاً آب روان است، و انار یکی از میوه‌هاست و زمین غیر از آب است. همین گونه است علمی که از مشاهده نفس خود و حضور نفس برای ماحصل می‌گردد و یا علمی که از راه ادراکات کلیات بدست می‌آید. این گونه علوم و ادراکات نه سبب ایجاد اراده و نه سبب صدور فعل در انسان می‌گردد، بلکه تنها از موجودات و اشیایی که در خارج وجود دارند حکایت می‌کنند.

برخی دیگر از افکار و اندیشه‌های انسان برخلاف نوع نخست، ادراکاتی است که فقط هنگامی به آن‌ها پرداخته می‌شود که در عمل تاثیرگذار است و وسیله یا واسطه

کسب کمال یا مزایای زندگی قرار می‌گیرند. مانند اینکه برخی از اعمال، خوب و پسندیده است و باید انجام‌پذیرد و برخی افعال زشت و ناپسند است و نباید انجام گیرد. عدالت و دادگری خوب و ستم و بیدادگری بداست و یا تصوراتی مانند ریاست و مالکیت، مرئوسیت و مملوکیست.

اینگونه افکار و اندیشه‌ها برعکس ادراکات نوع‌اول از موجودات و اشیاء عینی و خارجی که منفصل از انسان و فهم اوست حکایت نمی‌کند و نیز از تاثیر علل و عوامل عینی و خارجی در ما حاصل نشده است، بلکه ادراکاتی است که انسان با الهام از حواس باطنی برای خود فراهم می‌سازد. افزون براین، خود این ادراکات نیز زاییده دواقتضای قوای درونی انسان است که او را به انجام اعمالی و ادار ساخته و یا از انجام افعالی باز می‌دارد. «تمامی حرکتها یا تغییراتی که برانسان در طول زندگی اش یابه واسطه اشیاء بیرونی و یابه واسطه موادی که درون اوست عارض می‌شوند، یابرای نحوه وجودی او مفیدند و یا مضر یا آن را «منظم» نگه می‌دارند و یا به بی‌نظمی می‌کشانند، یا با تلاش ذاتی این نحوه از وجود سازگارند و یا ناسازگار، خلاصه یا ملایم باطبع اوهستند و یا مخالف آن. طبیعت انسان اورامجبور می‌کند که دسته‌ای را بپذیرد و دسته‌ای دیگر را رد کند، دسته‌ای مایه خرسندی او می‌شوند و دسته‌ای دیگر مایه ناخرسندی، دسته‌ای راطلب می‌کند و از دسته‌ای دیگر می‌هراسد». (دیرکس، ۸۰) این دواقتضاء سبب ایجاد صوری از احساسات مانند دوست داشتن و نفرت داشتن، اشتیاق و رغبت درانسان می‌گردد و همین صور موجب می‌گردد تا انسان ناگزیر ادراکاتی را از معنای حسن و قبح، پسندیده و ناپسند و واجب و جایز اعتبار کند. آنگاه آن ادراکات را بین خود و اشیاء و موجودات عینی خارجی واسطه قرار دهد و براساس آن فعلی را انجام دهد یا عملی را ترک نماید تا مقصود او از زندگی حاصل گردد. به اینگونه ادراکات علوم عملی گفته می‌شود. بدین سان رابطه علم و عمل تحقق پیدا می‌کند. علامه طباطبایی معتقد است که این علوم و ادراکات را خداوند به انسان الهام کرده تا او را برای قدم نهادن در مرحله عمل مجهز نماید تا بدین وسیله درعالم تصرف کند و آنچه را که خدای خواهد تحقق پیدا کند. (همو، المیزان، ۲/ ۱۱۵-۱۱۶)

اما این الهام و هدایت عملی دوگونه است: یک نوع هدایتی است که به همه موجودات مربوط است، یعنی هر موجودی رابه سوی کمال ویژه خودش سوق داده و او

را برای حفظ وجودش و بقای نسلش به اعمالی که مخصوص خودش است هدایت کرده است. «الذی اعطی کل شی خلقه ثم هدی». (طه، ۵۰) نوع دوم هدایتی است که به انسان اختصاص دارد براساس این الهام و هدایت هرانسانی به الهام فطری می‌داند که چه اعمالی شایسته است و باید انجام دهد و چه اعمالی شایسته نیست و نباید انجام دهد «ونفس و ماسویها، فالهمها فجورها و تقویها». (الشمس، ۸)

این الهام فطری، می‌تواند به صورت وجود یک حس اخلاقی در انسان نمایان شود، حسی که در آغاز آفرینش انسان به گونه‌ای بالقوه در انسان هست و در مراحل رشد او فعلیت می‌یابد. براساس آیه‌ای که در بالا عنوان شد و برخی آیات دیگر قرآن، انسانها به‌طور کلی از حس اخلاقی مشترکی برخوردارند و درباره اصول اخلاقی معرفت و آگاهی دارند. این معرفت و آگاهی، اکتسابی و برخاسته از آموزه‌های بیرونی و عوامل خارجی نیست، بلکه با الهام الهی بدست آمده است و در ذات و فطرت انسان نهفته است. البته ممکن است ادارک این امور اخلاقی، از شوون عقل آدمی باشد نه قوه و نیروی دیگری به نام وجدان، یعنی عقل انسان همانگونه که به معرفت امور نظری دست پیدا می‌کند در مرحله‌ای از رشد و شکوفایی خود به شناخت این اصول اخلاقی نیز نائل می‌گردد. بنابراین، دست یافتن به این ادراکات لازمه به ساختار درونی انسان و امری فطری است که به بعضی از افراد انسان اختصاص ندارد بلکه توانایی آن در همه انسانها وجود دارد. «واوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوه و ایتاء الزکاه و کانوا لنا عابدین» (الانبیاء، ۷۳) یعنی: و انجام کارهای نیک و نماز و زکات دادن را به آنان وحی کردیم و همه پرستندگان ما بودند علامه معتقد است که مقصود از واژه «واوحینا» در آیه فوق، وحی و هدایت تشریحی و امر الهی نیست، بلکه مراد از آن الهام و هدایت باطنی و تکوینی انسان در انجام کارهای نیکوست. این هدایت باطنی و تائید الهی، در برخی از انسانها به سبب تواناییها و قابلیت‌های بیشتر، نیرومندتر است و فعلیت بیشتری دارد، اما در کسانی که از توانایی کمتری برخوردارند، کمتر نمایان است (طباطبایی، میزان، ۳۰۶/۱۴-۳۰۷) اما اگر چه انسانها از طبیعت و سرشت یگانه‌ای برخوردارند، تفاوت‌های رفتاری و شخصیتی آنها نیز غیرقابل انکار است حال اگر طبیعت و فطرت انسانها مشترک باشد، پس منشاء اختلافات کجاست؟ «تفاوت‌های رفتاری آدمیان، معلول شخصیت شکل گرفته آنان را است نه تفاوت‌های ذاتی و فطری آنها. ساختار شخصیتی (شاکله) هر فرد، معلول عوامل

متعدد فردی واجتماعی است. (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۹۶)

۵- اضطراب عامل زندگی اجتماعی

انسان در درون و باطن خود از نیرویی برخوردار است به نام نیروی ادراک و فکر که از طریق آن بارخداها، اشیاء و موجودات زمان خود و آنچه از پیش اتفاق افتاده و عوامل و علل آنچه را که در آینده رخ خواهد داد ارتباط برقرار می‌کند. از این رو، انسان به واسطه قوه ادراک و فکر خود به همه رخدادها تا اندازه‌ای احاطه دارد.

افزون بر این، خدا آدمی را به گونه‌ای آفریده که قابلیت ارتباط با همه اشیاء جهان و توانایی استفاده از هر چیزی را دارد، خواه از راه اتصال به آن چیز و خواه از راه وسیله قراردادن برای استفاده از چیز دیگر، بدین سان علوم و فنون بسیار شگفت‌آوری را بدست آورده و باتفکر و اندیشه خود راه‌های بسیار باریکی را گشوده است. (طباطبایی، المیزان، ۱۱۵/۲)

با توجه به این دو عنایت الهی، یعنی نیروی فکر و ادراک و رابطه تسخیر موجودات، عنایت دیگری برای آدمی حاصل شد که بوسیله آن توانست برای خود علوم و ادراکاتی تدوین نماید تا در مرحله تصرف در اشیاء و تاثیر در موجودات خارج از خود آن علوم را بکارگیرد و در نتیجه از موجودات جهان برای حفظ وجود و بقای خود استفاده نماید.

علاوه بر این، انسان دارای افکار و اندیشه‌ها و ادراکاتی است که میان او و عمل تصرف در مواد جهان واسطه قرار می‌گیرد. یکی از آن اندیشه‌ها و ادراکات تصدیق به این است که لازم است انسان هر آنچه را که در راه نیل به کمال او مفید و موثر است استخدام کند. به بیان دیگر، یکی از ادراکاتی که برای انسان بوجود آمده این است که او باید به هر شیوه ممکن برای بقاء خود از دیگر موجودات و اشیاء جهان استفاده کند. به همین جهت نخست از ماده این جهان آغاز کرد، ابتداء و سالیلی برای تصرف در مواد جهان فراهم کرد و همچنین برای تصرف در گیاهان و حیوانات به ساختن ابزارهای مخصوصی مبادرت ورزید. اما به این اکتفاء نکرده، بلکه اقدام به استخدام هم‌نوع خود نموده و به هر شیوه ممکن سعی می‌کند تا آنان را به خدمت بگیرد و از مال، ثروت و حتی کار آنها به نفع خود بهره‌گیرد. همه اینها «چیزی نیست جز تلاشی برای صیانت نفس و طلب و عشق به رضایت خاطر و شادمانی و مهیا بودن برای به چنگ آوردن هر آن چیزی که

برای انسان مفید به نظر می‌رسد وی میلی آشکار نسبت به هرچه با انسان درتزاخم باشد یا او را تهدید کند. اینها احساسهایی است که میان تمامی موجودات انسانی مشترک است و انسان می‌خواهد باتمامی قوایی که در اختیار دارد آنها را برآورده کند. اینها غایات و متعلقات تمامی امیال، خواستها و افعال او هستند. این «گرانش به جانب خویش» همواره یک استعداد ضروری در انسان و تمامی اشیایی است که باتمامی وسایل به دنبال پابرجا ماندن در وجودی هستند که به آنها اعطا شده است». (دیرکس، ۸۱)

در این حقیقت تردیدی نیست که انسان نوعی است که در همه شئون زندگی خود مدنی و اجتماعی است و ساختمان وجودی سرتاپا احتیاج انسان، و همچنین تاریخ گذشته و آزمایش افراد و طبقات نسل حاضر بدین حقیقت گواهی می‌دهند. در نتیجه نوع انسان بر حسب آفرینش به گونه‌ای ساخته شده که هرچیز را برای خود می‌خواهد و از نیروی طبیعت و از همه فواید وجود و وسایط و عناصر به نفع خود استفاده می‌کند، از نباتات برای رفع حاجت زندگی استفاده کرده و آنها را در راه مقاصد دوردست وسیله قرار می‌دهد و از اقسام و انواع حیوانات انتفاع برده و آنها را تربیت کرده و در راه مقاصد حیاتی خویش استخدام می‌کند. با وجود این، انسان گزینه استخدام را در همه موجودات به کار می‌بندد و در هم‌نوعان خود نیز به کار خواهد بست. نتیجه این است که انسان موجودی استخدام طلب بوده و اجتماع را برای تکمیل استخدام انتخاب کرده است.

از همین جا اجتماع تعاونی و زندگی اجتماعی انسان شکل می‌گیرد، زیرا انسان به اجتماع تعاونی و زندگی اجتماعی از این راه تن می‌دهد که مشاهده می‌کند به تنهایی و در نتیجه کار و کوشش خود، بدون استفاده از مساعی دیگران، نمی‌تواند لوازم زندگی خود را تأمین نماید و از جهت دیگر نمی‌تواند کار و کوشش دیگران را بلاعوض و به رایگان تملک نماید. زیرا دیگران نیز مانند او انسان بوده و چیزی را که وی از دیگران می‌خواهد آنان نیز از وی می‌خواهند ناگزیر اجتماع تعاونی و زندگی اجتماعی را بهترین ابزار تشخیص داده و آن را انتخاب می‌کند و تن به زندگی اجتماعی می‌دهد تا بتواند از این راه به حیات و زندگی خود استمرار بخشد. در نتیجه اضطراب و نیاز سبب پیدایش اجتماع تعاونی و زندگی اجتماعی شده است. (طباطبایی، مجموعه رسائل، ۲۸-۳۱) این دیدگاه علامه طباطبایی کاملاً در مقابل نظریه ارسطو قرار دارد. ارسطو انسان را موجودی می‌داند که زندگی اجتماعی برای او طبیعی است و بر اساس طبیعت

در پی تشکیل جامعه است «انسان به حکم طبیعت حیوانی اجتماعی است، و آن کس که از روی طبع، و نه بر اثر تصادف، بی وطن است، موجودی، یافروتر از آدمی است یا برتر از او و به همان مردی می ماند که هومر در نکوهش او گفته است: (بی قوم و بی قانون و بی خانمان است)» (ارسطو، سیاست، ۵) و تا اندازه ای به نظر هابز فیلسوف انگلیسی قرن هفدهم میلادی و صاحب کتاب مشهور لویاتمان نزدیک است «هابز معتقد است که قوانین اجتماعی ساخته ذهن انسان واراده خود افراد و نشانه چاره جوئی ایشان برای حل مسایل اجتماعی است» (عنایت، ۱۹۷) در واقع از دیدگاه هابز آنچه سبب ایجاد جامعه بشری شده اضطراب است که در نهایت منجر به قرارداد اجتماعی شده است.

۶- اضطراب عامل عدالت اجتماعی

فرایند زندگی اجتماعی انسان به همین صورت استمرار پیدا کرد و در این فرآیند انسان متوجه مشکل بسیار بزرگی شده و آن اینکه هرفردی از افراد انسان همان را می خواهد که دیگران از او می خواهند. یعنی همانگونه که او تلاش می کند تا از دیگران بهره گیری نماید دیگران نیز به همان اندازه تلاش می کنند تا از او بهره کشی کنند. در این مرحله از فرآیند زندگی اجتماعی، انسان به این نتیجه رسید که زندگی اجتماعی و مدنی رابراساس تعاون و همکاری تشکیل دهد و پس از تشکیل زندگی اجتماعی متوجه شد که دوام و بقای اجتماع و زندگی اجتماعی منوط و مشروط به این است که باید مناسبات و روابط میان افراد انسانی متعادل باشد تا هر صاحب حقی بتواند به حق خودش نائل شود. این همان عدالت اجتماعی است «پس این حکم یعنی حکم بشریه اجتماع مدنی و عدل اجتماعی حکمی است که اضطراب، بشر را مجبور کرد به اینکه آن را بپذیرد، چون اگر اضطراب نبود هرگز هیچ انسانی حاضر نمی شد دامنه اختیار و آزادی خود را محدود کند، این است معنای آن عبارت معروف که می گوید «الانسان مدنی بالطبع» و این است معنای اینکه می گوئیم: انسان حکم می کند به عدل اجتماعی و خلاصه در هر دو قضیه اضطراب او را وادار کرده به اینکه مدنیت و زندگی اجتماعی و دنبالش عدل اجتماعی را بپذیرد و اگر عدالت اجتماعی اقتضای اولیه طبیعت انسان بود، باید عدالت اجتماعی در شوون اجتماعات غالب می بود، و تشریک مساعی به بهترین وجه و مراعات تساوی در

غالب اجتماعات حاکم می‌بود، درحالی‌که می‌بینیم دائماً خلاف این درجریان است، و اقویای نیرومند خواسته‌های خود را به ضعفاً تحمیل می‌کنند، وغالب مغلوب را به ذلت و بردگی می‌کشد تا به مقاصد و مطامع خود برسد (طباطبایی، المیزان، ۱۱۸-۱۱۹) علامه طباطبایی این دیدگاه را از آیات زیر استنباط کرده و وسط داده است «انه كان ظلوماً جهولاً» (الاحزاب، ۷۲) «خلق الانسان هلوغاً» (المعارج، ۱۹) «ان الانسان لظلموم كفار» (ابراهیم، ۳۴) «ان الانسان ليطغى ان راه استغنى». (العلق، ۷)

۷- انسان و زندگی اجتماعی

طبیعت انسان اقتضا می‌کند که اجتماعی زندگی کند زیرا هم ضرورت، چنین اقتضایی را برای او بوجود آورده و هم تاریخ نشان داده است که هر جا بشر بوده اجتماعی زندگی می‌کرده است. به تصریح علامه: «انسان که از روز اول به حکم ضرورت، اجتماع تشکیل داد، برای این تشکیل داد، که یک زندگی اجتماعی داشته باشد، و در اجتماع دارای منزلتی شایسته و صالح باشد، منزلتی که به خاطر آن دیگران با او بیامیزند، و او با دیگران بیامیزد، و از خیر دیگران بهره مند، و دیگران از خیر او برخوردار شوند.» (طباطبایی، المیزان، ۳۲۸/۱۸)

قرآن کریم نیز در آیات بسیاری از این حقیقت سخن به میان آورده و انسان را به عنوان موجودی معرفی کرده که ناگزیر برای تداوم زندگی و حیات خود باید اجتماعی زندگی کند «یا ایها الناس انما خلقناکم من ذکر و اثنی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا» (الحجرات، ۱۳) یعنی: ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شعبه شعبه و قبیله قبیله تان کردیم تا یکدیگر را بشناسید. و بر اساس همین شناخت یکدیگر است که نظام زندگی اجتماعی و تعاونی انسان‌ها استحکام پیدا می‌کند و کاملتر می‌گردد.

توضیح مطلب اینکه کثرت نیازهای انسان در زندگی دنیا آنقدر زیاد است که افراد به تنهایی نمی‌توانند همه آن‌ها را در زندگی خود برآورده نمایند و ناگزیر باید اجتماعی زندگی کنند. از این رو، اولاً بعضی، بعضی دیگر را به خدمت خود می‌گیرند و از آنان استفاده می‌کنند و ثانیاً اساس زندگی را تعاون و معاضد یکدیگر قرار می‌دهند. سرانجام افراد اجتماع به این نتیجه می‌رسند که هر یک هر چه دارد با آنچه دیگران دارند معاوضه کند و لازمه این نوع زندگی آن است که هر فردی در کاری که تخصص دارد سعی می‌کند

تا آن رابه بهترین وجه ممکن انجام دهد واز آنچه درست می‌کند هرچه خودش لازم دارد نگه می‌دارد و قهراً مازاد آن مورد احتیاج دیگران واقع می‌شود، چون دیگران به کاری دیگر اشتغال دارند و او هم به فراورده‌های آنان محتاج است و مایحتاج خود را با آنچه از فراورده‌های خود زیاد آمده مبادله می‌کند. برای اینکه هریک به مازاد آنچه نزد دیگری است محتاج است، و هریک فراورده‌های خود را در دسترس دیگران قرار می‌دهد، البته باختلافی که مردم در احتیاج و اهتمام به فراورده‌ها دارند. همین نیازمندی‌ها و برآوردن آن‌ها سبب شده است تا انسان به زندگی اجتماعی و تعاونی اشتیاق نشان داده و روز به روز برای بهبود شیوه زندگی اجتماعی بیشتر تلاش کند تا آن رابه شکل کاملتری تحقق بخشد.

ارسطو نیز انسان رانه تنها موجودی برخوردار از زبان و عقل می‌داند بلکه افزون بر آن اورابه عنوان موجودی ملاحظه می‌کند که همواره درکنش متقابل باد دیگران به سر می‌برد و همواره موجودی اجتماعی و سیاسی است. زیرا به اعتقاد ارسطو موجودی که اجتماعی و سیاسی نباشد یا جزء حیوانات به شمار می‌آید و یا خداست. آنچه می‌تواند دیدگاه توماس هابز فیلسوف قرن هفده میلادی رابانظریه ارسطو پیوند دهد، این رای اوست که اگر انسان ازبستر حیات مدنی - سیاسی ای که اوراپایبند اخلاق می‌کند بیرون کشیده شود، شریرتین و درنده ترین تمامی موجودات است «فرد به اتکای خودش نمی‌تواند وجود داشته باشد، و بنابراین، طبیعت تشکیلات سیاسی ای راپدید آورده است که در آن‌ها نوعی تقسیم کار و در نتیجه، طبقاتی وجود دارند. به گفته ارسطو، هرآن که نمی‌تواند در جامعه زیست کند، در زمره خدایان یا حیوانات است.» (تریگ، ۳۴)

۸- تکامل تدریجی زندگی اجتماعی انسان

اجتماع انسانی مانند دیگر ویژگیهای روحی و معنوی اوازروز آغاز پیدایش به صورت کامل تکون نیافته تا پنداشته شود که اجتماع رشد و نمو و تکامل نمی‌پذیرد، بلکه اجتماعی شدن انسان نظیر دیگر امور روحی و معنوی و معرفتی او مرحله به مرحله تکامل پذیرفته است هرچه کمالات مادی و معنوی انسان بیشتر شده اجتماع و زندگی اجتماعی اونیز نظم و سامان بیشتری به خود گرفته است. بنابراین، اجتماعی بودن انسان از آغاز به طور کامل تحقق نیافته، بلکه مانند دیگر خصوصیات او که به گونه‌ای بانروی

علم و اراده او ارتباط دارند تدریجاً بسوی کمال در حرکت بوده و مرحله به مرحله در انسان تکامل یافته است. اولین اجتماع و گردهمایی‌ای که در انسان پیدا شده اجتماع خانوادگی از راه ازدواج بوده است زیرا علل آن یک عامل طبیعی است و همین قوی‌ترین ابزاری است که انسان را به اجتماع خانوادگی وادار نموده است. اما آنچه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است این است که انسان زندگی اجتماعی را از روند زندگی فردی انتخاب نکرده و برای انتخاب آن بطور تفصیل مصلحت‌ها و خوبیهای آن را مورد ارزیابی قرار نداده است. چراکه هیچ دوره‌ای در تاریخ وجود ندارد که نشان دهد انسان فردی زندگی کرده است، بلکه عوامل طبیعی او را به ازدواج و تشکیل زندگی اجتماعی واداشته است. با وجود این، از دیدگاه قرآن «اولین باری که بشر متوجه منافع اجتماع شد و به‌طور تفصیل (ونه ناخودآگاه) به مصالح آن پی برد و در صدد حفظ آن مصالح برآمد، زمانی بود که برای اولین بار پیغمبری در میان بشر مبعوث شد و آنان را راهنما گشت. جان کلام این است که: به وسیله مقام نبوت متوجه مصالح و منافع زندگی اجتماعی گردید» (طباطبایی، المیزان، ۹۶/۴) چنانکه می‌فرماید: «كان النَّاسُ أُمَّه واحده فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وانزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا». (البقرة، ۲۱۳)

نتایج مقاله

- ۱- زندگی و حیات انسان از سه مرحله تشکیل شده است: زندگی پیش از دنیا، زندگی دنیا و زندگی پس از دنیا، هر یک از مراحل زندگی پسین تابع حکم زندگی پیشین است.
- ۲- انسان ازدوزندگی و ازدومرگ برخوردار است یک مرگ در آخرین روز زندگی دنیا اتفاق می‌افتد و مرگ دیگر در عالم برزخ رخ خواهد داد. مقصود از زندگی اول، زنده کردن در برزخ و از زندگی دوم، زنده کردن در قیامت برای حساب است.
- ۳- انسان موجودی است که با دیگر موجودات ارتباط و پیوستگی دارد هم از آن‌ها تأثیر می‌پذیرد و هم بر آن‌ها تأثیر می‌گذارد. اما دامنه تأثیرگذاری انسان به عنوان موجودی صاحب عقل و ادراک بردیگر موجودات بسیار بیشتر است چون انسان می‌تواند بوسیله نیروی عقل و ادراک دردیگر موجودات دخل و تصرف کند ولی سایر موجودات چنین قدرتی ندارند.

۴- انسان دارای دو نوع ادراک و اندیشه است. آنچه سبب ایجاد این دو نوع ادراک در انسان شده یا حواس ظاهری و باطنی و یادخل و تصرف نیروی فکر و عقل اوست. نوع اول، ادراکاتی است که نه سبب ایجاد اراده و نه سبب صدور فعل در انسان می‌گردد، بلکه تنها از موجودات و اشیاء خارجی حکایت می‌کنند. نوع دوم ادراکاتی است که از موجودات و اشیاء خارجی حکایت نمی‌کند بلکه انسان آن‌ها را با الهام از حواس باطنی برای خود اعتبار می‌کند تا در عمل از آن‌ها استفاده نماید. به اعتقاد علامه طباطبایی این گونه ادراکات را خداوند به انسان الهام کرده تا برای زندگی عملی مجهزتر گردد.

۵- انسان موجودی اجتماعی است و چون به تنهایی نمی‌تواند همه نیازهای زندگی خود را تامین نماید ناگزیر تن به زندگی اجتماعی داده تا در این راه به حیات خود استمرار بخشد. در نتیجه اضطرار و نیاز موجب پیدایش زندگی اجتماعی و تعاونی شده است.

۶- منشاء عدالت اجتماعی در رفع حوائج و نیازهای زندگی اجتماعی نهفته است. زیرا انسان پس از تشکیل زندگی اجتماعی به این نتیجه رسید که دوام و بقا اجتماع و زندگی جمعی مشروط به این است که باید مناسبات و روابط میان افراد انسانی متعادل باشد تا هر صاحب حقی بتواند به حق خودش برسد. بنابراین برای اینکه زندگی اجتماعی انسان استمرار پیدا کند ناچار باید بپذیرد که همه امکانات اجتماعی بطور یکسان و متعادل تقسیم گردد.

۷- زندگی اجتماعی انسان بطور تدریجی پیشرفت نموده و در طول تاریخ به تکامل رسیده است.

کتابشناسی

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ارسطو، سیاست، مترجم، حمید عنایت، تهران، ۱۳۶۴ ه.ش.
- ۳- بارنزوبکر، تاریخ اندیشه اجتماعی، ترجمه جواد یوسفیان و علی اصغر مجیدی، تهران، ۱۳۸۴ ه.ش.
- ۴- تریگ، راجر، دیدگاه‌هایی درباره سرشت آدمی (رویکردی تاریخی)، ترجمه جمعی از مترجمان، تهران، ۱۳۸۲ ه.ش.
- ۵- جوادی آملی، عبدالله، انسان در اسلام، قم، ۱۳۷۲ ه.ش.
- ۶- دفتر همکاری حوزه دانشگاه، انسان از دیدگاه اسلام، تهران، ۱۳۸۰ ه.ش.

- ۷- داندرف، رالف، انسان اجتماعی، ترجمه غلامرضا خدیوی، تهران، ۱۳۷۷ هـ.ش.
- ۸- دیرکس، هانس، انسان شناسی فلسفی، ترجمه محمدرضا بهشتی، تهران، ۱۳۸۴ هـ.ش.
- ۹- عنایت، حمید، بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، تهران، ۱۳۶۴ هـ.ش.
- ۱۰- طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، ۱۴۱۷ هـ.ق.
- ۱۱- همو، مجموعه رسائل، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، ۱۳۷۰ هـ.ش.
- ۱۲- همو، اصول فلسفه و روش رئالیسم، قم، ۱۳۸۲ هـ.ش.